

شریفه ولی‌نژاد

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ارومیه

و دبیر آموزش و پرورش شهرستان خوی

خرد و خرد ستایی در دیوان ناصر خسرو قبادیانی

چکیده:

یکی از برجسته‌ترین موضوعات شعری قرن‌های چهارم و پنجم، ستایش عقل و خرد بوده، و در رأس شعرای این دوره ناصر خسرو قبادیانی بیش از دیگران به این مقوله پرداخته است؛ خرد ستایی ناصر خسرو با مبانی اعتقادی او ارتباطی ناگسستگی دارد و هر کجا مقتضای کلام ایجاب کرده است او از عقل سخن رانده و خرد را ستوده است، و این امر سبب گشته است که یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مضامین فکری و شعری او را تشکیل بدهد. در حقیقت خرد گرایی ناصر خسرو نوعی مقابله و مجادله با مذاهب رایج عصر او بوده است، تا جایی که با تأسی از کلام گهربار حضرت رسول اکرم (ص) عقل را اولین آفریده خدا دانسته، و هر چون و چرایی را نتیجه عقل می‌داند و انسان‌های خردمند را به بهره‌جستن از عقل و مزایای خرد مؤظف می‌داند، چرا که به نظر او عقل اولین موهبت الهی و مایه فضیلت آدمی است.

پیشگفتار :

گرایش به خرد و توصیف آن از برجسته‌ترین و مهم‌ترین خصوصیات اشعار ناصر خسرو است. البته ستایش خرد از خصوصیات برجسته شاعران قرون چهارم و پنجم است. شاعران دیگر دوران نیز به این مقوله پرداخته اند ولی آنچه مهم است تفاوت ناصر خسرو با دیگران در نوع نگرش به عقل می‌باشد.

خردستانی او با مبانی فلسفه اعتقادی اش ارتباطی انفکاک‌ناپذیر دارد. او هر جا که مقتضای کلام بوده از عقل سخن رانده است. نگاهی آماری به دیوان او و دیگر آثار وی نشان می‌دهد که مقوله عقل و خردگرایی از مهم‌ترین مضامین فکری او بوده است.

وقتی که پروردگار عالم و آدم، عقل را تنها وجه تمایز و تشخیص بین انسان و دیگر جانوران قرار داده و در پیام آسمانیش، فرامین نجات‌بخش و آیات هدایت‌بخش خویش را خطاب به عاقلان و متفکران بیان می‌دارد، ارزش افکار ناصر خسرو در پرداختن به این مهم بیشتر نمود پیدا می‌کند.

خردگرایی ناصر خسرو نوعی مقابله و مجادله با مذاهب رایج عصر خویش است. جایی که او چون و چرا را نتیجه عقل دانسته و خردمند را موظف به بهره جستن از عقل در جهت برطرف کردن نیازهای روحی و روانی خویش می‌داند، خرد به عنوان عالی‌ترین مفهوم در جهت دستیابی به اسرار و رموز آفرینش تجلی می‌کند که به همراهی دین و دانش سبب رسیدن به فوز عظیم است زیرا علم عامل بصیرت و روشنایی عقل و دینداری و تقوی هدف غایی عقل است. چنان‌که ناصر خسرو در کتاب خوان الاخوان از قول پیامبر اکرم (ص) آورده است: «گفت: نخستین چیزی که خدا بیافرید عقل بود مر او را گفت: پیش آی، پیش آمد. گفت: باز پس شو، باز پس شد. پس خدای تعالی سوگند یاد کرد به عز و جلال خویش

که چیزی نیافریدم گرامی تر بر من از تو، به تو ثواب دهم و به تو عقاب کنم و اندر دین حق همچنین است هر که عقل را به کار بندد اندر پرستش خدای و عبادت بر بصیرت کند، به ثواب ابدی رسد و هر که عقل را ضایع کند و کار بی دانش کند به آتش جاوید رسد.» (خوان الاخوان ص ۱۹)

خرد زیربنای اندیشه و عقیده شاعر است اما خردی که شاعر می ستاید خرد مطلق و ناب نیست بلکه خرد مقیدی است که انسان را به سوی دین حق که به نظر او مذهب اسماعیلی است، رهنمون شود در غیر این صورت عقل را ارج و منزلتی نیست. ناصر خسرو از آنجا که مردی حکیم و متفکر بود طبعاً به مقولات عقلی آشنا بوده است و شاید از همین رو نسبت به فرقه معتزله و باطنیان که به احکام عقل ارجی می نهاده اند، تمایلی داشته است: «در روش کلامی نیز راه تحقیق او به غایت باریک و افق دید وی نهایت محدود است. با این که در سراسر کتاب های خود عقل را می ستاید و مردم را به پیروی از حکم عقل می خواند، مقصودش عقل مقید است نه مطلق. عقلی که از ائمه تاویل پیروی کند.» (از دیروز تا امروز، شهیدی، ص ۲۲۶)

خردگرایی ناصر خسرو از این جهت با خردورزی حکیم فردوسی قابل مقایسه است. زیرا فردوسی نیز از شاعران خردگرایی معتزلی مذهب است و شاهنامه یادگار او در قرن چهارم تجلی اعتلای فکری و خردگرایی و آزاداندیشی او می باشد. فردوسی عقیده داشت: «زندگی انسان ها و اندیشه و رفتار آنها باید بر پایه خرد باشد و سرپیچی از خرد مایه تیره روزی است. شاهنامه یادگار قرن چهارم، قرن اعتلای فکری و فرهنگی ایران، عصر خردگرایی و آزاداندیشی، عصر پرورش رازی و ابن سینا و بیرونی است. روزگاری که در آن اندیشیدن و خرد ورزیدن بر دل های فرهیختگان عصر حکومت می کرد.» (فردوسی، ریاحی، ص ۱۸۵)

اما خرد مورد نظر او خرد ناب و مطلق و بی قید و شرط است و « او یک مسلمان پاک اعتقاد است و این رابطه قلبی او با خداست اما از این بابت منت بر کسی نمی گذارد و به هیچ کس به سبب این که مانند او نمی اندیشد کینه نمی ورزد.»

(همان، ص ۲۳۸)

در دیدگاه او به دو نوع عقل برخورد می کنیم: عقل اول یا عقل کلی و عقل جزئی که همان عقل غریزی انسان می باشد.

ناصر خسرو در دیوانش بارها از شرافت و برتری عقل سخن گفته و با عناوین متعددی عقل را تعریف کرده است. در این مقاله سعی خواهد شد در مورد تعاریف و توصیفات عقل از دیدگاه ناصر خسرو مطالبی ارائه شود.

۱- عقل عطا و موهبت الهی است:

ناصر خسرو شاید به تاسی از حدیث شریف « اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلُ » عقل را یک عطیه الهی بزرگ می داند و معتقد است در برابر این موهبت بزرگ الهی انجام واجبات دینی بر انسان واجب می شود. همچنین این هدیه الهی است که انسان را از موجودات دیگر افضل می سازد و چون پادزهری انسان را از زهر ارذهای این دنیا نجات می بخشد.

عقل عطانیست شما را از او سخت شریفست و بزرگ این عطاش

(دیوان ناصر خسرو، ص ۴۲۳، بیت ۴۸)



نهادهی خدا یست در تو خرد چو در نار نور و چو در مشک شم

(همان، ص ۶۲، بیت ۱۲)

عقل عطانیست تو از خدای بر تن تو واجب دین زین عطاست

(همان، ص ۱۰۱، بیت ۵۷)

* * * * *

فضل تو بر گاو و خر به عقل و سخن بود عقل و سخن نیست جز که هدیه جبار
(همان، ص ۲۵۸، بیت ۱۲)

* * * * *

این عالم ازدهاست و ز ایزد ترا خرد پادزهر زهر این قوی و منکر ازدهاست
(همان، ص ۳۹۴، بیت ۲۲)

خرد آنست که چون هدیه فرستاد به تو ز خداوند جهان با تو سخن گفت به راز
(همان، ص ۱۱۲، بیت ۱۴)

* * * * *

چون تو خدای خر شدی از قوت خرد بی عقل بهره‌ای از خدایست قول راست
(همان، ص ۳۹۴، بیت ۱۸)

* * * * *

خرد هدیه‌ی اوست در ما که ما را به فرمان او شد خرد جفت با جان
(همان، ص ۸۴، بیت ۲۹)

* * * * *

بی هیچ علتی ز قضا عقل دادمان زان روی نام عقل سوی اهل دین قضاست
اینجا ز بهر آن ز خدایست بهره داد کاین گوهر شریف مر آن هدیه را بهاست
(همان، ص ۳۹۴، ابیات ۱۹ و ۲۰)

۲- عقل مایه‌ی فضیلت و برتری آدمی است.

در اندیشه ناصر خسرو برتری انسان بر همه آفریدگان عالم ظاهر و باطن به سبب عقل است. « شرف نفس مردم بر دیگر چیزها آن است که او مر عقل را پذیرنده است»
(زادالمسافرین - ص ۱۹۲)

اگر همه‌ی موجودات به خاطر وجود عقل مطیع و مسخرانسان هستند و انسان سرور و سالار همه‌ی حیوانات می‌باشد باید به جهت وجود همین فضل و خرد بنده و فرمانبردار خداوند باشیم.

خرد آنست که مردم ز بها و شرفش از خداوند جهان اهل خطابت و ثناست
(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۱، بیت)



خرد است آن که تو را بنده شدستند بدو به زمین شیر و پلنگ و به هوا باشه و باز
(همان، ص ۱۱۲، بیت ۱۳)



چه داد یزدان ما را ز جملگی حیوان مگر خرد که بدان بر ستور سالاریم
اگر به فضل و خرد بر خران خداوندیم همان به فضل و خرد بندگان جباریم
(همان، ص ۷۱، بیت ۲۸-۲۹)



گر نبودستی این عقل به مردم در خلق به فضل یکسره بتر از کژدم و مارستی
تو چو گویی که اگر عقل نبودستی یک تن از مردم سالار هزار هستی
(همان، ص ۳۲۶، بیت ۲۶-۲۷)

قدر و بهای مرد نه از جسم و فرهیست بل مردم از نکوسخن و عقل پربهاست
(همان، ص ۳۹۳، بیت ۱۶)



بر جانور به جمله سخن گوی جانور زانست پادشا که برو عقل پادشاست
(همان، ص ۳۹۴، بیت ۱۷)



به حکمتست و خرد بر فرود مردان را و گر نه ما همه از روی شخص همواریم
(همان، ص ۷۰، بیت ۵)



گمان میر که بر این کاروان بسته زبان

تو جز به عقل و سخن میر کاروان شده ای

اگر به عقل و سخن گشته‌ای بر این رمه میر

چرا ز عقل و سخن چون رمه رمان شده ای

(همان، ص ۴۳۳، بیت ۱۱-۱۲)

* * * * *

سر ز کمسند خرد چگونه کشم؟ فصل خرد داد بر حمار مرا

(همان، ص ۱۲۶، بیت ۲۷)

* * * * *

گفتار به عقل است کرا عقل ندادند؟ مر گاو و خر و اشتر و دیگر حیوان را

(همان، ص ۵۴۳، بیت ۳)

* * * * *

خرد ورز از بسرا سوی هوشمند ز جاهل بسی به بود موش و مار

(همان، ص ۳۵۵، بیت ۵۷)

* * * * *

با همه آلتی که حیوان راست مر ترا با سخن خرد یارست

(دیوان ناصر خسرو، ص ۲۸۵، بیت ۱۵)

* * * * *

اگر نیافت خطر بی خطر مگر به درم درست شد که خرد بر تو و به از درمست

تو ای پسر ز خرد سوی میر محتشمی

(همان، ص ۴۰۷، ابیات ۱۵ و ۱۷)

* * * * *

از جانوران به جملگی نیست جز جان ترا خرد نگه بان

بر جانورت خرد فزونست و ز نور خرد شرف گردد جان

و ز نور خرد شده‌ست ما را

این جانوران دگر بفرمان

(همان، ص ۳۸۴، ابیات ۲۱ تا ۲۳)

۳- عقل راهبر و راهنمای انسان است .

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و خصوصیات عقلی که حکیم به آن اعتقاد دارد ، راهبری عقل است . عقل مورد نظر او در تمام مراحل و زمینه‌ها ، آفتاب دل ، شمع راه ، دلیل و عصای آدمی است .

حکیم معتقد است که اگر انسان در تنگنای زندگی خرد را یاور و راهنمای خود نسازد هرگز رستگار نخواهد شد و از دست ازدهای جانگداز دنیا جان سالم به در نخواهد برد . و خرد را کشتی نجاتی در این دنیا طوفان زده می‌داند .

عقلست به سوی صواب رهبر با راهبروت چون به خار خاری ؟
(همان ، ص ۲۹ ، بیت ۵)



با هر کس مشین و مبر از همگان نیز بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا
(همان ، ص ۴ ، بیت ۱۶)

خرد اندر ره دنیا سره یارست و سلاح خرد اندر ره دین نیک دلیست و عصاست
(همان ، ص ۲۱ ، بیت ۲۹)



چو مرا کار نباشد نبوم اهل جزا اندرین قول خرد را بنگر راه کجاست
اندرین ، راه خرد را بسزا نیست گذر بر ره و رسم خرد رو ، که ره او پیداست
(همان ، ص ۲۲ ، آیات ۳۵ و ۳۸)



پیش‌روم عقل بود تا به جهان کرد به حکمت چنین مشاور مرا
(دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۲۶ ، بیت ۴۱)



مسرد در این تنگ راه ، ره نبرد گسره خرد را دلیل و یار کند
(همان ، ص ۲۰۱ ، بیت ۲۸)

* * * * *

بنگر که خرد رهی نماید زی رستن از این عظیم ثعبان
(همان، ص ۳۸۵، بیت ۳۹)

* * * * *

هر که رود بر ره خرم بهشت بی شک جز عقل نباشد عماش
(همان، ص ۴۲۳، بیت ۵۰)

* * * * *

هر که به شمع خرد ندید رخت پیش تو مدهوش گشت و شمعون شد
همان، ص ۷۸، بیت ۹

* * * * *

خردت داد خداوند جهان تا تو برهی یک ره از این معدن دشواری
همان، ص ۷۵، بیت ۳۹

* * * * *

دو رهبر به پیش تو ایستاده‌اند کز ایشان یکی عقل و دیگر هواست
خرد ره نمایند زی خشنودیش ازیرا خرد بس مبارک عصاصت
همان، ص ۴۲۹، بیت ۳۳ و ۳۴

* * * * *

عدلست و راستی همه آثار عقل پاک عقلست آفتاب دل و عدل ازو ضیاست
همان، ص ۳۹۴، بیت ۲۹

* * * * *

گر به راه جهان خورشیدمان رهبر شدست سوی یزدان مان همی مر عقل را رهبر کنی
همان، ص ۴۵۳، بیت ۱۴

* * * * *

از این سرای برون هیچ می نداند چیست از این سبب همه ساله به دل فکر دارد
جز آن نیابد از این راز کس خبر که دلش ز هوش و عقل در این راه راهبر دارد
(همان، ص ۲۸۰، بیت ۳۹ و ۴۰)

* * * * *

کشتی خرد است دست در وی زن / تا غرقه نگردی اندر این دریا
(همان، ص ۱۸۳، بیت ۳۵)

* * * * *

خرد است آنکه چسو مردم سپس او برود / گر گهر روید در زیر پیش خاک سزاست
(همان، ص ۲۱، بیت ۲۶)

* * * * *

هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند / وین هر دور رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن / یاد است این سخن ز یکی نامور مرا
و اکنون که عقل و نفس سخنگوی خود منم / از خویشتن چه باید کردن حذر مرا
(همان، ص ۱۳، ابیات ۲۳ تا ۳۵)

۴- عقل و خرد مهار نفس آدمی:

دیویست ستمکاره نفس حسی / کو مایه جهلست و بی فساری
یاری ز خرد خواه و ز قناعت / بر کشتن این دیو کارزاری
(دیوان ناصر خسرو، ص ۳۰، بیت ۲۳ و ۲۴)

دیو همی بست بر قطار سرم / عقل بیرون کرد از آن قطار مرا
گر نه خرد بستدی مهارم ازو / دیو نشان کرده بُد مهار مرا
(همان، ص ۱۲۶، بیت ۲۸ و ۲۹)

* * * * *

بر سر دیو ترا عقل بسندهست رقیب / بر ره خیر ترا علم بسندهست نهض
(همان، ص ۱۱۲، بیت ۱۶)

* * * * *

گر تو به دست عقل اسیری خنک ترا / وای تو گر خردت به دست تو مبتلاست
(همان، ص ۱۹۲، بیت ۴۷)

*** **

آن دیو را که در تن و جان منست باری به تیغ عقل مسلمان کنم
(همان، ص ۳۷۱، بیت ۳۳)

۵- عقل پادشاه و سالار وجود آدمی است.

عقلست امیر و جان تو عامل بر جان تو عقل راست سالاری
(همان، ص ۲۷۰، بیت ۱۰)

*** **

عقل در ترکیب مردم ز آفرینش حاکمست گر نه عقلستی برو نه چون و نه ابراستی
(همان، ص ۲۲۸، بیت ۴۱)

*** **

گر بر دل تو عقل پادشاهست مهتر ز تو در خلق پادشا نیست
(همان، ص ۱۱۶، بیت ۳۰)

*** **

بر جانور به جمله سخن گوی جانور زانست پادشا که برو عقل پادشاست
(همان، ص ۳۹۴، بیت ۱۷)

البته در جاهای دیگر، ناصر خسرو از عقل به عنوان وزیر وجود آدمی هم یاد کرده است.

جان تو پادشاه این تن تست خاطر تو دبیر و عقل وزیر
(همان، ص ۱۹۸، بیت ۱۵)

*** **

بنشین با وزیر خویش خرد رفتنت را نکو کن تقدیر
با خرد باش یک دل و همبر چون نبی با علی به روز غدیر
(همان، ص ۲۰۰، بیت ۴۴ و ۴۵)

انسان یگانه وجود خردپذیر (عاقل) فقط فرمانروای این جهان محسوس و موجودات آن نیست بلکه « خدامردم را بر ملک باطن هم پادشاه کرده است : »
 (زادالمسافرین ، ص ۴۶۴)
 پادشاهی انسان بر دو جهان از برکت وجود عقل است که موهبت الهی می باشد و این موهبت ، جوینده‌ای یابنده است .

۶- عقل جوینده یابنده :

ناصر خسرو شناخت را لازمه عقل بشری می داند و معتقد است که عقل گوهری از جانب خداست و تنها انسان است که به داشتن این گوهر سرفراز است و این عقل لطیف او را بر می انگیزد که « باز جوید تا این علم را چرا کرده اند و مر این را بدین جا به چه کار آورده اند و چگونه خواهد بودن حال تو پس از آنکه از این سرای بیرون شوی ؟ »
 (زادالمسافرین ، ص ۲۱)

ناصر خسرو خرد را ابزار پی بردن به اسرار کائنات می داند و معتقد است که برای حصول به علم حقیقی ، علمی که عقل طالب آن است ، باید به چون و چرا متوسل شد ، چون و چرایی که زاده عقل است و نشانه کمال آدمی می باشد و انسان را از دیگر جانور ممتاز می سازد .

چون و چرا نتیجه عقلست بی گمان چون و چرا ز جانوران جز ترا کراست ؟
 (دیوان ناصر خسرو ، ص ۳۹۳ ، بیت ۱۴)

کار خردست باز جستن از حاصل خلق و چرخ و دوران
 کار خردست دردها را آورد پدید روی درممان

(همان ، ص ۳۸۵ ، بیت ۳۱ و ۳۲)

خرد تواند جستن ز کار چون و چرا
 خرد چرا که نجوید که ما به امر خدا
 که بی خرد به مثل ما درخت بی باریم
 چرا که یک مه تا شب به روز ناهاریم
 (همان، ص ۷۱، بیت ۳۰ و ۳۱)

* * * * *

نپرد بر فلک و بر سر دریا نرود
 جز که هشیار کسی کز خردش پا و پرست
 گر تو از هوش و خرد یافته‌ای پا و پری
 پس خبر گوی مرا ز آنچه برون زین آکرست
 گرد این گنبد گردنده چه چیزست محیط؟
 نرم چون باد و یا سخت چو خاک و حجرست
 (همان، ص ۳۱۶، ابیات ۱۸ تا ۲۰)

هیچ تکفتی که: این که کرد و چرا کرد
 عقل ز بهر تفکر است در این باب
 کار عظیمست چیست عاقبت کار؟
 بر تن و جان توای پسر سر و سالار
 (همان، ص ۲۵۸، ابیات ۱۷ و ۲۱)

* * * * *

ناصر خسرو تا آنجا که این چند و چون موارد بحث او را در برمی گیرد، ادامه
 می دهد و آنچه از چند و چون بیرون است و عقل از دریافت عمق آن عاجز است اگر
 بر پایه اعتقادش باشد که تصویر و تعریف ذات احدیت یکی از آن موارد می باشد، آن
 را می پذیرد. در این زمینه می گوید:
 ای ذات تو ناشده مصوّر
 اثبات تو عقل کرده باور
 (دیوان ناصر خسرو، ص ۲۴۴، بیت ۱)

* * * * *

ز چند و چون بیرونی ازیرا عقل شناسد
 نه مر بودندت را چونی، نه مر گشتنت را چندی
 (همان، ص ۳۳۳، بیت ۹)

او اصولاً معتقد است که هدف از خلقت در وجود آدمی، برای جستن و یافتن است و آلاً تفاوت چندانی با حیوان ندارد.

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| بر کن ز خواب غفلت پورا سر | واندر جهان به چشم خرد بنگر |
| کار خر است خواب و خور ای نادان | با خر به خواب و خور چه شدی درخور |
| ایزد خرد ز بهر چه داده ست | تا خوش بخشیمی و بخوری چون خر |

(همان، ص ۴۴، ابیات ۱ تا ۳)

* * * * *

گو خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی

سخت زود از چرخ گردان ای پسر سر بر کنی

(همان، ص ۴۵۲، بیت ۱)

* * * * *

ناصر خسرو حتی در مبحث معاد نیز در ارائه راهی برای تبیین دیدگاه خود از عقل یاری می جوید.

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| در ره عقیبی به پای رفت نباید | بلکه به جان و به عقل باید رفتن |
|------------------------------|--------------------------------|

(همان، ص ۱۶۹، بیت ۱۷)

* * * * *

ور نتوانست زنده داشت، چرا کرد؟ عقل چه دارد در دین حدیث گواهی؟

(همان، ص ۹۱، بیت ۲۹)

۷- خرد آغاز آفرینش و انسان نهایت آن:

شاعر از قرآن دلیل آورده است: «همی گوید: خدای شما را بیافرید از خاک پس از آب اندک، پس از خون بسته، پس بیرون آوردتان کودک خرد تا برسید به نیروی سخت خویش، پس تا بباشید پیران و از شما کسی است کز پیش بمیرد و تا برسید به وقتی نامزد کرد مگر که عقل را بیاید. این همه احوال مردم را یاد کرد و به

آخر گفت: « مگر به عقل برسید » از بهر آنک اصل آفرینش از عقل رفته بود و چاره نیست از بازگشتن هر چیزی را کز چیزی پدید آید به آخر کار از آنج از او پدید آمده باشد . »

(خوان الاخوان ، ص ۹۰ و ۹۱)

خرد آغاز جهان بود و تو انجام جهان باز گرد ای سره انجام بدان نیک انجام
(دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۱۲ ، بیت ۱۲)

خرد دان اولین موجود، ز آن پس نفس و جسم آنکه
نبات و گونه حیوان و آنکه جانور گویا
(همان ، ص ۲ بیت ۱۸)

۸ - عقل و خرد یار و پناه آدمی :

عقل بسنده ست یار غمار مرا غار جهان گر چه تنگ و نار شده است
(همان ، ص ۱۲۶ ، بیت ۳۰)

من ز حرب چو تو آهرمن کی ترسم که مرا طاعت تیغست و خرد جوشن
(همان ، ص ۳۵ ، بیت ۵)

و ز عقل یکی سپر کن از خواهی کت دهر به تیغ خویش نگذار
(همان ، ص ۲۵۳ ، بیت ۲)

از مرد سپاه دهر مقهور بی لشکر عقل و دین نگرود
و ز فضل و ادب دبوس و ساطور از علم و خرد سپر کن و خود
(همان ، ص ۳۲۰ ، بیت ۱۵ و ۱۶)

عقل همی گویدم « موکل کرد
نیست ز بهر تو با سپاه هوا
بر تن و جاننت کردگار مرا
کار مگر حرب و کارزار مرا »
(همان، ص ۱۲۶، بیت ۲۵ و ۲۶)

* * * * *

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بست سپاه و سپر مرا
(همان، ص ۱۲، بیت ۹)

* * * * *

دیویست جهان صعب و فریبنده مر او را
گر هیچ خرد داری و هشیاری و میدار
هشیار و خردمند نجسته‌ست همانا
چون مست مرو بر اثر او به تمنا
(همان، ص ۱۰۵، ابیات ۲۴ و ۲۵)

* * * * *

یارت ز خرد باید و طاعت به سوی آتک
او را نه عدیلت و نه فرزند و نه یارست
(همان، ص ۸۸، بیت ۴۲)

۹- عقل دوست جان (نفس) سخنگوی آدمی:

بنا به عقیده ناصر خسرو آدمی از دو جز ساخته شده است، جسم و نفس. هر یک دارای خصوصیتی است و برای خلق آدمی ضروری می‌باشد. چنانچه نه با نفس و نه با جسد تنها، آفرینش انسان صورت نمی‌پذیرد. او معتقد است: «عالم جسمانی بدن بایست تا این صورت مردم بحاصل آید.»

به نظر حکیم، نفس دارای سه قوه است: (قوه غضبی و شهوانی و ناطقه) «وقوه ناطقه در جنب صورت نفسانی باقی به منزله هیولی است و کمال آدمی آنگاه تحقق می‌یابد که نفس وی با عقل ترکیب گردد.»
(خوان الاخوان، ص ۱۱۰)

او معتقد است که بجز انسان هیچ موجودی نفس ناطقه ندارد و آثار عقل را جز

نفس سخن گوی نمی پذیرد و هر که عقل ندارد خداوند متعال سوی او پیامبری نفرستاده است.

او نفس و عقل یا جان و خرد را چون دو گوهر درخشان توصیف می کند که بالای هفت فلک قرار گرفته اند و با نور خود عالم و آدم را منور می سازند.

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو عالم و آدم منورند

* * * * *

بی دانشان اگر چه تکویش کنندشان آخر مدبران سپهر مدورند
ناصر غلام و چاکران کس که این بگفت: «جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند
(دیوان ناصر خسرو، ص ۲۴۲ تا ۲۴۴)

* * * * *

خرد دوست جان سخنگوی تست که از نیک شاد است و از بد دژم
(همان، ص ۶۲، بیت ۱۳)

* * * * *

خرد پر جانست اگر بشکنیش بدو جانست از این ژرف چون بر پرد؟
(همان، ص ۲۷۴، بیت ۲۱)

* * * * *

از خویشتن پیرس در این گور خویش تو جان و خرد بس است تو امنکر و نکیر
(همان، ص ۱۰۴، بیت ۴۰)

* * * * *

خرد چون به جان و تنم بنگریست از این هر دو بیچاره بر جان گریست
مرا گفت: کاینجا غریبست جانست بدو کن عنایت که تست ایدریست
(همان، ص ۱۰۹، بیت ۱ و ۲)

خرد بر دلست بنگاری ازیرا از او به نیست مر دل را نگاری
(همان، ص ۵۰۳، بیت ۳۸)

۱۰- عقل برگ و بار درخت وجود آدمی :

اگر بار خرد داری ، و گرنی سپیداری ، سپیداری سپیدار
(همان ، ص ۱۸ ، بیت ۱۳)

* * * * *

بار خرد و حکمت و برگ هنر و فضل بر گیر که تو این همه را تخم و نهالی
ای خوب نهال از ز خرد بار نگیری با بید و سپیدار همانند و همالی
(همان ، ص ۴۳ ، ابیات ۱۷ و ۱۸)

* * * * *

درخت مردمی را نیست اسپرغم به جز پیری خرد بار درخت اوست شکر طعم و عنبر شم
(همان ، ص ۸۰ ، بیت ۵)

تن درختست و خرد بار و دروغ و مکر خس و خارست حذر کن ز خس و خارش
(همان ، ص ۱۲۱ ، بیت ۶)

* * * * *

خرد بار درخت مردم آمد بدو باغی جدا گشت از چناری
(همان ، ص ۵۰۳ ، بیت ۴۰)

* * * * *

ز شعر حجت و ز پندهاش بر تو خوری اگر درخت دل تو ز عقل بر دارد
(همان ، ص ۲۸۱ ، بیت ۴۹)

* * * * *

خرد تواند جستن ز کار چون و چرا که بی خرد بمثل ما درخت بی باریم
(همان ، ص ۷۱ ، بیت ۳۰)

۱۱- عقل تهذیب‌گر وجود آدمی :

ناصر خسرو عقل را در وجود آدمی همچون پاک کننده‌ای می‌داند که بدان

تیرگی‌ها را از طومار وجود او می‌زداید.

آب خرد جوی و بدان آب شوی خط بندی پاک ز طومار خویش

(دیوان ناصر خسرو، ص ۱۷۸، بیت ۳۷)

* * * * *

جان به صابون خرد باید شستن کین جسد تیره ماند گر مرو را جمله در صابون کنی

(همان، ص ۲۶، بیت ۲۳)

* * * * *

جامه به صابون شده‌ست پاک و خرد جامه جان را بزرگ صابون شد

(همان، ص ۷۹، بیت ۳۲)

* * * * *

اگر سلامت خواهی ز جهل بر در عقل سلام باید کرد و مقام باید کرد
اگر خرد نبود از دو، بد نداند کسی به ذات خویش که او را کدام باید کرد

(همان، ص ۱۰۰، ابیات ۸ و ۷)

* * * * *

برون آرد از دل بندی را خرد چو از شیر منر تیرگی را نمود
کرا دیو دنیا گرفته‌ست اسیر مر او را کسی جز خرد کی خرد؟

(همان، ص ۲۷۴، بیت ۱۹ و ۲۰)

۱۲- عقل خیر خواه آدمی:

ناصر خسرو معتقد است که بر جسم و جانی که عقل بر آن حاکم باشد جز نیکی
و خیر از آن حاصل نمی‌شود.

از جان و تنست ناید الا که همه خیر چون عقل بود بر تن و بر جان تو سالار

(همان، ص ۱۶۵، بیت ۳۵)

* * * * *

جفت خیرست زو ستم و شر مغواه خیره مر آب روان را چه کنی سر به فراز؟

(همان، ص ۱۱۲، بیت ۱۱)

۱۳ - عقل عاقبت اندیش :

عقل در وجود آدمی برای تفکر و اندیشه می باشد. با تفکر و اندیشیدن عقل به آینده نگری و عاقبت اندیشی می پردازد.

کار خرد چیست جز همه تدبیر
کار سخن نیز نیست جز همه گفتار
(همان ، ص ۲۵۸ ، بیت ۱۴)

* * * * *

خردمند رامی چه گوید خرد
خرد بد نفرمائدت کرد از آنک
چه گویدش ؟ گوید : (حذر کن ز بد)
سرانجام بر بد کنش بد رسد
(همان ، ص ۲۷۳ ، آیات ۱ و ۳)

* * * * *

هیچ نگفتی که این که کرد و چرا کرد؟
عقل ز بهر تفکر است در این باب
کار عظیمست چیست عاقبت کار؟
بر تن و جان تو ای پسر سر و سالار
(همان ، ص ۲۵۸ ، آیات ۱۸ و ۲۱)

۱۴ - عقل معیار و میزان وجود آدمی :

عقل و خرد معیار و سنگ محک وجود آدمی در جهت تحقق و عدم تحقق اعمال و کردار اومی باشد. و در قضاوت تمامی امور صادر شده از مردم ، عقل به سنجش آنها می پردازد .

نیک و بد بنیوش و برسنجش به معیار خرد
کز خرد بر تو بدو جهان سوی من معیار نیست
(همان ، ص ۳۱۱ ، بیت ۶)

* * * * *

این عالم سنگست و آن دگر زر
عقلست ترازوی راستانه
(همان ، ص ۲۲۹ ، بیت ۲۱)

* * * * *

آن بود مال که گر زر بدهی کم نشود
به ترازوی خرد سخته و بر دست ضمیر
(همان ، ص ۲۱۸ ، بیت ۱۰)



دلّم را چون به فضل خویش ایزد
بکرد از عقل نورانی منّور
نرانم بر زبان جز این سخن را
که بر معیار عقل آمد معیر
(همان، ص ۵۳۵، ابیات ۵۵۵۴)



به نزد عقل حکمت را ترازوست
ز یک من تا هزاران بار صد من
(همان، ص ۳۹۹، بیت ۳۴)

۱۵- عقل تخم و نهال درخت سخن است.

نهال نیست خرد را مگر که خوب سخن
اگر نهال خرد بایدت بخوان سخنم
(همان، ص ۵۴۵، بیت ۱)



شاخه‌یست خرد، سخن پر و برگ
زیر سخن است عقل پنهان
تخمیست خرد سخن ازو بر
عقلست عروس و قول چادر
دانای سخن نکو کند باز
از روی عروس عقل معجر
(همان، ص ۹۳، ابیات ۱۷ تا ۱۹)



مر شاخ خرد را سخن حکمت برگست
دریای سخن را سخن پند بخارست
(همان، ص ۸۷، بیت ۳۴)

۱۶- عقل امر خدا به آدمی است.

گویى از امر خدايست ای پسر بر مرد عقل
امر از او برخاستی گو عقل ازو برخاستی
(همان، ص ۲۲۸، بیت ۴)



جان و خرد از امر خدایند و نهانند
پیدا نتوان کرد مر این جفت نهان را
(همان، ص ۵۴۳، بیت ۶)

۱۷- عقل خط خدا بر دفتر تن آدمی است .

خط او بر دفتر تن های ما چشم و گوش و هوش و عقل و خاطرست
(همان، ص ۳۴، بیت ۳۲)

۱۸- عقل جوهر وجود آدمی است .

ناصر خسرو در کتاب خوان الاخوان در این مورد اشاره می کند: « ایزد تعالی وصف کرد امر خویش را که بدان آفرید همه مبدعات و مخلوقات به کلمه کن و این خطاب خدای است و خطاب را جوهری خطاب پذیر واجب آید، و محال باشد که ایزد تعالی خطاب کند با چیزی که آن چیز خطاب ایزد نداند و خطاب روا نباشد مگر با جوهری که خطاب شناسد، پس گوئیم که آن جوهر خطاب شناس عقل است که توانای پذیرفتن امر باری است. »
(خوان الاخوان - ص ۹۳)

شادی و توانگری خرد راست هر دو عرضند و عقل جوهر
(دیوان ناصر خسرو، ص ۹۳، بیت ۱۴)

۱۹- عقل ابدی است .

حکیم ناصر خسرو با استناد به آیه " کل شیء هالک الا وجهه " معتقد است:
« عقل روی خداست و هر چیزی تباه مشود مگر روی خدای تعالی پس عقل نیز ابدی خواهد بود . عقل از چیزی پدید نیامده است. کزو جدا نشده است بلکه پدید آمدن او از چیزی بوده است بامر باری سبحانه و امر باری به عقل پیوسته است پس خود باصل خویش بازگشته است و مرو را فنا لازم نیاید . »

(خوان الاخوان - صص ۱۵۴، ۱۵۳)

پس عقل مایه بقا و جاودانگی است « اندر عرب مثل است که گوید "کل اناء یترشح بما فیه " گویند از هر جامی آن پلایند که اندروست. و چون مر عقل را

زندگی جاوید صفت ذاتی بود زندگان ازو بدان پیدا آمدند، و گر زندگان ازو پیدا نیامدندی او زنده جاوید نبودى .»

(خوان الاخوان، ص ۲۹۰)

از عقل کجا جدا شود عاقل
وز عقل شود مراد تو حاصل
فاضل نشود کسی جز از فاضل

(دیوان ناصر خسرو، ص ۲۷۰، ابیات ۹ تا ۷)

با عقل نشین و صحبت او کن
عقل است ابدی اگر بقا بآیدت
چون خویشنت کند خرد باقی

۲۰- عقل هم عدل شکر :

شاعر همگان را به سپاس و شکرگزاری از درگاه باری تعالی به علت عطای کان
گرانمایه خرد فرامی خواند و پروردگار مهربان را به پاکی و سبحانی که از صفات
اقدس اوست، یاد می کند.

کو کرد دل تو عقل را کان
سبحانک یا الله سبحان

(همان، ص ۳۸۶، ابیات ۵۵ و ۵۴)

بگزار به شکر حق آن کس
از پاک دل ای پسر همی گوی



از عدل های عقل یکی شکر نعمتست  بخشنده خرد ز تو زیرا که شکر خواست

(همان، ص ۳۹۵، بیت ۳۰)

نتیجه گیری:

با توجه به مباحث مطرح شده در این مقاله در زمینه خرد و خردگرایی، عقلی مورد تایید و پسند ناصر خسرو می‌باشد که در چارچوب اعتقادات دینی و مذهبی اش باشد، خردستایی او در بسیاری از مباحث با مبانی اعتقادی او ارتباط تنگاتنگ پیدا می‌کند، چیزی را خرد واقعی به شمار می‌آورد که انسان را به جانب دین سوق دهد و در تلازم و همگام با شرع باشد در چنین صورتی است که خرد معنی واقعی پیدا می‌کند، البته دین حقی که مورد نظر اوست مذهب اسماعیلی می‌باشد و در این مورد یک اسماعیلی خشک و متعصب است که به شدت هر دیدگاهی که مغایر آنچه در ذهن خود می‌پروراند، رد می‌نماید. به عقیده ی ناصر خسرو نخستین صادر از ذات باری تعالی خرد است و انسان خردمند را به گرفتن از خرد فرا می‌خواند خردی که در بند نیازهای حیوانی بشر چون خور و خواب نباشد و نیازهای روحی و روانی او را برطرف سازد. حکیم چنین خردی را به عنوان عالی‌ترین مفهوم در جهت دستیابی به اسرار و رموز آفرینش می‌داند که به همراهی دین و دانش موجب سعادت و رستگاری انسان می‌شود.

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- ریاحی، محمدمین، فردوسی، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵
- ۲- شهیدی، سیدجعفر، از دیروز تا امروز، مجموعه مقاله‌های دکتر شهیدی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۲
- ۳- ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح مینوی و محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳
- ۴- ناصر خسرو، خوان الاخوان، انتشارات مهرگان، ۱۳۳۸
- ۵- ناصر خسرو، زادالمنافین، به کوشش علی قویم، تهران، ۱۳۴۱
- ۶- محقق، مهدی، شرح سی قصیده از ناصر خسرو، انتشارات توس، تهران، چاپ سوم ۱۳۷۲
- ۷- محقق، مهدی، تحلیل اشعار ناصر خسرو، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۴



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی